چه‌کسی حرف آخر را می‌زند؟

هرم وارونه قدرت، در انتظار خانواده‌های ایرانی

هرم قدرت در خانواده افقی شده و از هرم عمودی محض و استبدادی به دموکراتیک، مسطح و نسبتا انسانی تبدیل شده است

شهروند| خانواده‌ای را در نظر بگیریم که شامل ۳ عضو است. پدر، مادر و فرزند. فکر می‌کنید توزیع قدرت در این خانواده چگونه است؟ چه‌کسی قرار است حرف آخر را بزند و در تصمیمات مهم (نه این‌که امروز غذا چه بخوریم یا رنگ لباس بچه‌ها باید چه رنگی باشد) مثل جابه‌جایی منزل یا نحوه هزینه‌کرد در طول یک‌ماه، نقش اصلی را ایفا کند؟ اصلا خوب است که یک نفر بیاید و حرف آخر را بزند؟ فکر می‌کنید اگر در خانواده یک نفر بلندگو را در دست داشته باشد و صدای سایرین به گوشش نرسد، فرزندان آن خانواده در بزرگسالی دموکراسی را یاد می‌گیرند؟ می‌دانم فاصله استبداد در منزل و عدم‌تجربه دموکراسی در جامعه شاید طولانی‌تر از این باشد که به راحتی درباره رابطه این دو بحث کنیم اما به‌واقع شرایط تقسیم قدرت در منزل نمی‌تواند بر نگرش فرد در بزرگسالی اثرگذار باشد؟ اصلا قدرت در خانواده به چه معناست؟ آیا جریان قدرت در این سال‌ها تغییراتی داشته‌است؟ چه‌کسی قدرتمندتر است؟

در کانون خانواده نحوه اعمال قدرت و کلا ساختار قدرت در آن در شکل‌گیری و رشد شخصیت افراد، اجتماعی شدن فرزندان، عزت‌نفس، انسجام و رضایت و حتی خوشبختی زناشویی اثر می‌گذارد.

تحول نقش جنسیتی در خانواده

در طول تاریخ به‌ندرت دیده شده است که قدرت در خانواده بین زن و شوهر مساوی تقسیم شده باشد. در بیشتر جوامع و در بخش بزرگی از تاریخ دیرپای بشر، این مرد بوده که به‌خاطر دسترسی بیشتر به منابع ارزشمند بیرون از خانه قدرت بالاتری را در خانواده در اختیار داشته است، هرچند گاهی زنان نیز از قدرت قابل توجهی برخوردار بوده‌اند. مطالعاتی چند نیز به این نتیجه رسیده‌اند که زنان در تصمیم‌گیری‌های درون خانواده نقش مهمی ندارند و به‌علت عدم‌حضورشان در تصمیم‌گیری‌ها مشکلات و سختی‌هایی را تحمل می‌کنند. در مناطق روستایی که هنوز دیدگاه سنتی در مورد خانواده وجود دارد، زنان سعی می‌کنند نقش‌های خود را به‌عنوان مادر و همسر حفظ کنند و مردان نقش نان‌آور خانواده را برعهده داشته باشند. اما سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که با توجه به تخصصی شدن کارها کارهایی که نیازمند قدرت فکری هستند نه بدنی، کارهایی که نیازمند مهارت و تحصیلات خاص هستند و با توجه به این که در خانه‌های امروز تنها مردان نان‌آور خانواده نیستند، آیا ساختار تقسیم قدرت به همان شکل گذشته خودش باقی مانده‌است؟

دکتر شهلا اعزازی معتقد است، اگر در جامعه نگرش مرد نان‌آور و زن کدبانو و مادر رواج داشته باشد از وجود خانواده‌ای با ویژگی‌های صمیمیت، محبت و همکاری و مشارکت محروم خواهیم ماند و این نگرش مانعی است در جهت رشد و تعالی زنان. همچنین ناتوان پنداشتن زنان و در عمل تولید ناتوانی در بین آنان، موجبات پیدایی نسلی ناتوان را فراهم می‌آورد و مادران ناتوان هرگز توان تولید نسلی توانا را نخواهند یافت. ناتوان‌پنداری زن به فلج‌سازی نیمی از جامعه منتهی می‌شود، یک جامعه نیمه‌فلج هرگز توان توسعه‌پایدار را نخواهد یافت.

باید بپذیریم نهاد خانواده نیز مانند سایر نهادهای اجتماعی در قرن گذشته دستخوش تحولاتی شده است. فرآیند توسعه صنعتی، اجتماعی و سیاسی ساختار روابط خانوادگی و قدرت را به سستی کشانده. این تحولات نقش جنسیتی، نهایتا به تغییر وضع زنان، چه در عرصه خانوادگی و چه در عرصه عمومی انجامید و یکی از بارزترین پیامدهای آن، تحول روابط سنتی اقتدار در خانواده و درمجموع ساختار قدرت بوده، همراه‌بوده‌است.

قدرت همسر

در یک نظریه جامعه‌شناسی، قدرت همسر جهت تصمیم‌گیری در خانواده متاثر از پایگاه‌های آنها در جامعه گسترده‌تر است که این پایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر به‌وسیله ۳ متغیر تحصیلات، اشتغال و درآمد اندازه‌گیری می‌شود. همچنین قدرت شوهر با افزایش سطح تحصیلات، درآمد، پایگاه شغلی وی یا مجموعه‌ای از این عوامل افزایش می‌یابد، بنابراین متغیرهای یادشده به‌عنوان منبعی است که مرد می‌تواند از آنها برای کسب قدرت بیشتر در روابط خانوادگی استفاده کند. لذا هرچه اختلاف منابع اقتصادی و اجتماعی بین زن و مرد بیشتر باشد، اختلاف در قدرت بین زن و مردها هم بیشتر می‌شود. طبق این تئوری، سن و طول مدت ازدواج نیز از متغیرهایی است که روی توزیع قدرت در خانواده تأثیر می‌گذارد. قدرت مردان در سال‌های اولیه ازدواج (حدود ۷-۵ سال اول) در بالاترین میزان خود است و قدرت زن در طول چرخه زندگی افزایش می‌یابد. همچنین زنانی که فرزند دارند نسبت به زنان بدون فرزند از قدرت کمتری برخوردارند. در تحلیل این نتیجه می‌بینیم که زنان دارای فرزند به منابع خارجی کمتری دسترسی دارند و در نتیجه قدرتشان از زنان بدون فرزند کمتر است. تعادل قدرت بین زن و شوهر تا حدی از نقش‌های ازدواج تأثیر می‌پذیرد. رفتارها خصوصا در ابتدای ازدواج به‌وسیله پیش‌فرض‌هایی که در مورد تصمیم‌گیری وجود دارد تأثیر می‌پذیرد، در درازمدت فاکتورهای واقع‌گرایانه بر تعادل قدرت تأثیر می‌گذارد و این شامل منابعی است که هر یک از زوجین با خود به ازدواج آورده است. برخی افراد نیازمند سلطه هستند و برخی دیگر تحت‌سلطه‌قرار می‌گیرند، وقتی چنین افرادی ازدواج کنند، تعادل قدرت به مشخصه‌ها و ویژگی‌های فردی مرتبط می‌شود. گاهی اوقات تعادل قدرت از ویژگی‌های فردی نشأت نمی‌گیرد بلکه مربوط به موقعیت است، مثلا اگر یک مرد برابری‌خواه با یک زن قدرتمند زندگی کند، ممکن است همین مرد در کنار یک فرد ملایم نقش زورگو را بازی کند. این جا این زورگویی با ویژگی فردی ارتباطی ندارد بلکه به‌خاطر تلفیق و ترکیب او با چنین فرد ملایمی است.

علاوه‌بر این دو عامل خاص بر تعادل قدرت تأثیر می‌گذارد:

۱- فرد تحصیلکرده ۲- فرد بزرگتر. فردی که تحصیلات بیشتری دارد بر همسرش مسلط می‌شود، خصوصا زمانی که یکی از زوجین به دانشگاه رفته و دیگری نرفته باشد. فردی که تحصیلات کمتری دارد، ممکن است خودش را فردی غیرمطمئن ارزیابی کند و خود را از فرآیند تصمیم‌گیری کنار بکشد. گرچه که اختلاف در تحصیلات دارای اهمیت است اما تفاوت سنی از اهمیت بیشتری برخوردار است. زمانی که شوهر ۷ سال بزرگتر باشد، تأثیر تفاوت سنی معنادار است. در مطالعه بلاو و ولف چنین رابطه‌ای شبیه به رابطه پدر- دختر تصور شده است و در درازمدت این رابطه پیچیده‌تر می‌شود و زن خود را وابسته به مرد می‌بیند. همین‌طور زنی که از همسرش بزرگتر باشد، خود را مادر شوهرش فرض می‌کند که نیازمند مراقبت و نصیحت است. علاوه‌بر این موارد زن یا شوهری که بیرون از خانه کار می‌کند، منابع قدرت را با خود به خانه می‌آورد. پرقدرت‌ترین منبع پول است. اگر تنها شوهر بیرون از خانه با حقوق بالا کار کند، تنها اوست که بیشترین تأثیر را بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دارد. درآمد به‌سوی هر یک از زن و شوهر تمایل یابد، تعادل قدرت از بین می‌رود و فرد «نان‌آور» تصمیم‌گیرنده است و قدرت فرد دیگر نادیده گرفته می‌شود. این واقعیت دارد که زن و مرد شغلی می‌گویند: «این پول خودم هست و بنابراین هر کاری که بخواهم با آن انجام می‌دهم» و این تهدید کننده وحدت و همبستگی ازدواج است و در ضمن این اشتباه خواهد بود که عدم‌تعادل قدرت، منعکس‌کننده معامله اقتصادی یا قدرت است. فردی که منبع اقتصادی (درآمد) را با خود به خانه می‌آورد، از نظر اجتماعی و روانی نیز خود را فرد موثری می‌داند. از نظر روانشناسی، یک مرد با زنی که کار سخت و موفقی را انجام می‌دهد، عزت‌نفس بالایی دارد و احساس می‌کند که مهارت مدیریتی را دارد. از نظر اجتماعی، چنین فردی خود را موفق ارزیابی می‌کند و احساس می‌کند که دارای پرستیژ بالایی است.

بچه‌های صاحب‌نظر!

اما در همین رابطه می‌توان از قدرت نوظهوری صحبت کرد که در سالیان اخیر یکی از مسائل و شاید آسیب‌های مهم درون خانواده محسوب می‌شود. ارتباط فرزندان و والدین در سال‌های اخیر تغییرات زیادی کرده است؛ دیگر مثل سابق نیست که پدران و مادران امر کنند و بچه‌ها بی‌چون و چرا بپذیرند. آنها نیز به‌دنبال شراکت در امور خانه و تصمیم‌های عمومی خانواده هستند؛ به‌طور کلی در فرآیند بچه‌دار شدن و بچه تربیت کردن تغییرات اساسی ایجاد شده است. بچه‌ها حقوق اساسی خود را در کنار رشد خانواده به سمت مدرنیته به دست می‌آورند و همزمان خانواده را در معرض آسیب‌هایی جدید قرار می‌دهند که برخی توانایی عبور از آن را دارند و برخی نه. دکتر ساروخانی معتقد است که در خانواده‌های فرزندمدار ۲ نکته اساسی وجود دارد اول این که فرزند قدرت پدر را ندارد ولی مدار و محور خانه است. نکته دوم یک تنازع تاریخی است. در گذشته کودکان در یک فرآیند طبیعی به دنیا می‌آمدند؛ یعنی محصول اراده پدر و مادر نبودند، فاصله فرزندان، زمان تولد و... طبیعی بوده و در اختیار پدر و مادر نبود. بنابراین تعداد فرزندان و مرگ‌ومیر آنها زیاد بود و از طرفی آنها از همان ابتدا یاد می‌گرفتند که در خانه همکاری کنند، اما فرزندان کنونی کاملا فرق کرده‌اند؛ کم‌شدن تعداد فرزندان خانواده، سخت‌شدن شرایط زندگی و یاری‌دهی اندک یا صفر بچه‌ها ویژگی‌های فرزندان امروز را می‌سازد. امروزه خانواده‌های ایرانی درحال کسب تجربه جدیدی هستند که فرزند عضو بسیار مهمی در آن است؛ بچه‌های مطیع دیروز تبدیل به بچه‌های موثر و صاحب‌نظر شده‌اند.

این استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران درمورد سازوکارهای فرزندمداری می‌گوید: ما «آرام‌آرام به‌سمت تعریف تازه‌ای از پدر و مادر و فرزند بودن می‌رویم. انتظاری که از والدین بودن یا فرزند بودن وجود داشت یا رفتار اعضای خانواده، نسبت به هم تغییر کرده‌است. فرزندی کم‌کم در سازوکار خانواده مشارکت بیشتری داشته و نقش مهم‌تری پیدا می‌کنند. تبادل اندیشه‌ها، رفت‌وبازگشت فکرها، نظام پیشنهادها، گفت‌وگو و عقلانیت، ویژگی‌های خانواده‌های جدید است؛ هر کسی هر پیشنهادی که دارد مطرح می‌کند و برایش استدلال می‌آورد و از آن دفاع می‌کند.

وی می‌گوید: افقی شدن هرم قدرت در خانواده نکته دیگری است که در خانواده‌های کنونی به‌وجود آمده و از هرم عمودی محض و استبدادی به دموکراتیک و مسطح و نسبتا انسانی تبدیل شده‌است.

دکتر ساروخانی درمورد تبعات فرزندمداری می‌گوید: تبعات فردی خانواده فرزندمدار آن است که افرادش به سمت جامعه‌ای می‌روند که اعضای آن از بلوغ فکری بالایی برخوردارند. زمانی که مشارکت با بلوغ ذهنی همراه نباشد، می‌تواند برای خانواده خطرناک باشد. در خانواده‌های فرزندمدار، بخش اعظم درآمد خانواده صرف تربیت و پرورش کودک می‌شود؛ در نتیجه ساختار تازه اقتصادی در خانواده ایجاد می‌شود و کالاهای خریداری شده بسته به نیاز فرزندان تغییر می‌کند.

تحقیقات نشان می‌دهد، بیشترین میزان بودجه‌ای که در خانواده‌ها در نظر گرفته می‌شود، مربوط به تحصیل فرزندان می‌شود. به نظر من این کار بزرگی است که آرام‌آرام آنها به وارثان بزرگی تبدیل می‌شوند. وارثان جدید، خانه، طلا و ملک به ارث می‌برند. آنها مدارک عالی تحصیلی را به ارث می‌برند و وارد حوزه قدرت و فرهنگ جامعه می‌شوند.

دکتر ساروخانی با اشاره به تحقیقی در دانشگاه تهران می‌گوید: در تحقیقی که توسط مرکز تحقیقات دانشگاه صورت گرفت، توقع و انتظار بر این بود که وقتی درآمد خانواده‌ها افزایش می‌یابد به همان نسبت پولی که صرف کودک می‌شود نیز بیشتر شود، اما این قاعده تأیید نشد؛ به این معنا که خانواده‌هایی که قدرت اقتصادی اندکی دارند با وجود درآمد کم‌شان، بخش اعظم درآمد خود را صرف کودک می‌کردند. ضریب صرف منافع، صرفا با اقتدار اقتصادی هم‌رامنبود.

دکتر ساروخانی می‌افزاید: اقتصاد بیرونی نیز تحت‌تأثیر اقتصاد درونی قرار گرفته است. مدیریتی در اقتصاد ایجاد شده که توسط فرزندان هدایت می‌شود. آنها کالاهای جدید می‌خواهند و سازمان‌های تولیدی در خدماتی که ارایه می‌دهند، جابه‌جایی ایجاد می‌کنند و در نتیجه کالاهای جدید برای مشتریان جدید با سلیقه‌های جدید تولید می‌کنند؛ بنابراین مدیریت سازمان‌های تولیدی مدیریت بیرونی است و مشتری‌های جدید تعیین مشی می‌کنند. نکته جالب دیگر، مسأله تبلیغات بود. بچه‌های ما امروز سوژه‌های تبلیغاتی جدیدی شده‌اند. بازار تبلیغات تا پیش از این به کودکان توجهی نداشت و بیشتر به والدین که تصمیمات اقتصادی می‌گرفتند توجه داشت. آنها می‌دانند که کودکان تصمیم‌گیران جدید هستند؛ به عبارت دیگر، پیشنهادها از پایین به بالا مطرح می‌شود.

وی درمورد تأثیرات فرهنگی فرزندمداری می‌گوید: در حوزه فرهنگ فرزندمداری تبعات بیشتری دارد. جابه‌جایی ارزش‌ها، ظهور ارزش‌های نوین و نگاه تازه به سود و زیان از جمله این تغییرات است. بزرگترها با نظام ارزشی خودشان دنیا را نمی‌سازند، کودکان نگاه خود را به جامعه ارایه می‌دهند. در کتاب شازده کوچولو، مسافر به دنیا طور دیگری نگاه می‌کند. محاسبه سود و زیان از نگاه کودکان فرق می‌کند. از طریق ارتقای کودک و ورودش به عرصه‌های فرهنگ و اقتصاد تعبیر دیگری از زندگی خواهید داشت.

کودکان امروز در سیاست نیز تاثیرگذار هستند. دکتر ساروخانی می‌گوید: از آن جایی که دموکراسی پدیده‌ای یکشبه نیست و نیازمند تولید فرهنگ دموکراسی برای آن است، اگر دموکراسی بدون فرهنگ ایجاد شود، باعث به‌وجود آمدن هرج و مرج می‌شود. به‌نظر می‌رسد فرزندان در خانواده‌های جدید بتوانند آرام‌آرام جوانه‌های بلوغ دموکراتیک را فرا بگیرند؛ یعنی بچه‌ها یاد بگیرند و بتوانند در امور خانه مشارکت کنند و قوانین دموکراتیک را بشناسند و بتوانند از اندیشه‌شان دفاع کنند. این روند در بروز شهروندی نیز تاثیرگذار است. اگر قرار است شهروندانی پویا، پاسخگو و مسئولیت‌پذیر داشته باشیم، قاعدتا باید از خانواده شروع کنیم. وی در مورد تبعات اجتماعی فرزندمداری می‌گوید: انقلاب اصلی در جامعه‌پذیری است. جامعه‌پذیری عمودی جای خود را به جامعه‌پذیری افقی و برابر داده است و در فضای گفت‌وگو جامعه‌پذیری شکل می‌پذیرد.

توزیع قدرت در خانواده ایرانی

در طول صد سال اخیر و با روند مدرنیزاسیون جامعه، خانواده سنتی ایرانی دستخوش تحولات زیادی شده است. این تحولات در زمینه ارزش‌ها و رفتارهای خانواده به‌وجود آمده‌اند. برای مثال امروزه جایگاه قدرت مردان در خانواده تغییرات زیادی در مقایسه با خانواده‌های گذشته یافته و به‌تدریج اعتقاد به برتری جنس مذکر و... رو به کاستی نهاده است.

کتاب زن و قدرت، پژوهشی در زمینه انسان‌شناسی و مردم‌شناسی جنسیت است. در این پژوهش، پردیس قندهاری (مؤلف) نگرش‌های افراد جامعه مورد تحقیق را درباره جنسیت و مفهوم زنانگی و مردانگی و تحول آن در گذر زمان بررسی کرده و الگویی از تحولات روابط قدرت در خانواده نشان داده است. سوالاتی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است: سرچشمه‌های قدرت در خانواده چیست و چه تغییری کرده است؟ چگونه قدرت در خانواده شکل می‌گیرد؟ تغییرات اجتماعی چه تحولی در زندگی افراد نسبت به قدرت ایجاد کرده است؟و...

در این پژوهش جامعه مورد بررسی، خانواده‌ای با ۳ نسل ازدواج کرده و با منشأ روستایی در منطقه شمیران است که گسترش شهرنشینی آنها را در شهر جای داده‌است. مؤلف در بخش اول ویژگی‌هایی چون تحصیلات، معیشت، محل سکونت، نوع پوشش زنان، فضای خانگی و... را در ۳ نسل این خانواده بررسی کرده است. متن مصاحبه‌های محقق با افراد خانواده در این کتاب ارایه شده و خود حاوی نکات و حقایق حایز اهمیتی است. در بخش سوم (دگرگونی حوزه‌های اعمال قدرت) محقق یافته‌های تحقیق را تحلیل می‌کند. این تحلیل بر ۳ نسل خانواده انجام می‌گیرد. در این جا مباحثی مربوط به نقش زنان در حوزه‌های اجتماعی چون: کار خانگی، کار بیرون از خانه، تحصیلات، ارتباطات اجتماعی، مسکن و... مطرح می‌شود و ۳ نسل در این بخش با یکدیگر مقایسه می‌شوند. مولف حوزه‌های اعمال قدرت را به ۴ دسته اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و زناشویی تقسیم می‌کند. در این خانواده‌ها درآمدزایی عموما توسط مرد انجام می‌گیرد و در امور زناشویی (تصمیم‌گیری برای بچه‌دار شدن، رضایت از رابطه و...) زن تقریبا هیچ دخالتی ندارد. اما در خانواده‌های نسل سوم رفته‌رفته نقش فعالانه‌تر زنان در حوزه اجتماعی و تربیتی آشکارتر می‌شود.

پژوهش زن و قدرت به‌طور کلی نشان می‌دهد که همراه با مدرن‌ترشدن جامعه، زنان در حوزه‌های اعمال قدرت در خانواده جایگاه بالاتری می‌یابند. از طرفی با ورود مظاهر مدرنیسم، جامعه درحال گذار ایران هنوز با مشکلات زیادی مواجه شده است: دسترسی به ارزش‌های گذشته دیگر امکان‌پذیر نیست و ارزش‌های نو نیز مقبول همگان قرار نمی‌گیرد. پس همچنان با مسائل و مشکلات فراوانی در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و خصوصا خانواده مواجه خواهیم‌بود.

• **اگر در جامعه نگرش مرد نان‌آور و زن کدبانو و مادر رواج داشته باشد از وجود خانواده‌ای با ویژگی‌های صمیمیت، محبت و همکاری و مشارکت محروم خواهیم ماند و این نگرش مانعی است در جهت رشد و تعالی زنان. همچنین ناتوان پنداشتن زنان و در عمل تولید ناتوانی در بین آنان، موجبات پیدایی نسلی ناتوان را فراهم می‌آورد و مادران ناتوان هرگز توان تولید نسلی توانا را نخواهند یافت.**

• **قدرت همسر جهت تصمیم‌گیری در خانواده متاثر از پایگاه‌های آنها در جامعه گسترده‌تر است که این پایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر به‌وسیله ۳ متغیر تحصیلات، اشتغال و درآمد اندازه‌گیری می‌شود.**

• **اگر تنها شوهر بیرون از خانه با حقوق بالا کار کند، تنها اوست که بیشترین تأثیر را بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دارد. درآمد به‌سوی هر یک از زن و شوهر تمایل یابد، تعادل قدرت از بین می‌رود و فرد «نان‌آور» تصمیم‌گیرنده است و قدرت فرد دیگر نادیده گرفته می‌شود.**

• **اگر یک مرد برابری‌خواه با یک زن قدرتمند زندگی کند، ممکن است همین مرد در کنار یک فرد ملایم نقش زورگو را بازی کند، این جا این زورگویی به ویژگی فردی او ارتباطی ندارد بلکه به‌خاطر تلفیق و ترکیب او با چنین فرد ملایمی است.**

• **پژوهش زن و قدرت به‌طور کلی نشان می‌دهد که همراه با مدرن‌ترشدن جامعه، زنان در حوزه‌های اعمال قدرت در خانواده جایگاه بالاتری می‌یابند. از طرفی با ورود مظاهر مدرنیسم، جامعه درحال گذار ایران هنوز با مشکلات زیادی مواجه شده است: دسترسی به ارزش‌های گذشته دیگر امکان‌پذیر نیست و ارزش‌های نو نیز مقبول همگان قرار نمی‌گیرد.**

• **تبعات فردی خانواده فرزندمدار آن است که افرادش به سمت جامعه‌ای می‌روند که اعضای آن از بلوغ فکری بالایی برخوردارند. زمانی که مشارکت با بلوغ ذهنی همراه نباشد، می‌تواند برای خانواده خطرناک باشد.**